

خداشناسی

دکتر رحمت الله قاضیان

سرشناسه	: قاضیان، رحمت اللہ، ۱۳۱۹ -
عنوان و نام پدیدآور	: خداشناسی/رحمت اللہ قاضیان.
مشخصات نشر	: قم: افروغ، ۱۳۹۹.
مشخصات ظاہری	: ۳۵۰ص.
شابک	: 978-622-967522-9
وضعیت فهرست نویسی	: فیبا
موضوع	: خداشناسی
موضوع	: God -- Knowableness
موضوع	: خداشناسی (اسلام)
موضوع	: God (Islam) -- Knowableness
رده بندی کنگره	: BP۳۱۷
رده بندی دیویی	: ۲۹۷/۴۳
شماره کتابشناسی ملی	: ۶۳۱۳۱۱۹



انتشارات افروغ

دفتر انتشارات: پردیسان- بلوار بهشت-خیابان ملت-ساختمان کرانه ۴-واحد ۹

تلفن: ۰۹۱۲۷۵۳۲۶۸۳-۰۹۳۳۳۰۳۸۶۹۰

عنوان: خداشناسی

نویسنده: رحمت اللہ قاضیان

ناشر: افروغ

نوبت چاپ: اول ۹۹

تیراژ: ۵۰ جلد

شابک: ۹۷۸-۶۲۲-۹۶۷۵۲-۲-۹

قیمت: ۳۹۰۰۰ تومان

فهرست مطالب

- دیباچه، ص ۹
- جهان‌بینی، ص ۱۲
- نظ‌های مختلف در مورد جهان، ص ۲۶
- لزوم یقینی بودن اصول دین، ص ۲۸
- دین و دینداری، ص ۳۲
- مطابقت دین حق با فلسفه‌ی الهی، ص ۳۶
- مورد تصدیق عقل بودن دین حق، ص ۳۸
- متعلق بودن علم و فلسفه و دین به همه، ص ۳۸
- تحقیق بودن اصول دین، ص ۴۰
- خداشناسی از نظر اسلام، ص ۴۱
- فطری بودن دین و دینداری، ص ۴۲
- متدین و مذهبی، ص ۴۳
- ایمان، ص ۴۷
- درجات ایمان، ص ۴۹
- ایمان قلبی است نه زبانی، ص ۵۵
- ایمان و عمل، ص ۵۵
- ایمان و عقل، ص ۵۷
- علم و ایمان، ص ۵۸
- فواید ایمان و دینداری، ص ۶۰
- رابطه‌ی علم و ایمان، ص ۱۰۲
- ایمان و علم، ص ۵۸
- ایمان به خدا لازم است نه علم به او، ص ۱۰۷
- رابطه‌ی علم و دین، ص ۱۰۹

نظریات مختلف راجع به علم و دین، ص ۱۱۰

روش‌های تحقیق در خداشناسی، ص ۱۱۶

آیا خدا را با عقل می‌توان شناخت؟ ص ۱۹۹

شیعه و مباحث عقلی، ص ۱۲۶

راه‌های خداشناسی، ص ۱۲۸

توحید اصل اصول دین، ص ۱۳۳

براهین اثبات خدا، ص ۱۳۲

برهان فطرت، ص ۱۳۴

برهان نظم، ص ۱۲۴

برهان صدیقین، ص ۱۳۵

برهان امکان، ص ۱۳۶

برهان علت و معلول، ص ۱۲۸

برهان حرکت، ص ۱۲۹

برهان وجوب و ضرورت، ص ۱۵۰

برهان حدوث، ص ۱۵۰

برهان حدوث نفس، ۱۵۱

برهان هدایت، ص ۱۵۲

برهان وسط و طرف، ص ۱۵۳

برهان معجزه، ص ۱۵۳

شکسته شدن عزم، ص ۱۵۴

نیاز نداشتن خدا به علت، ص ۱۵۴

خدا علت محدثه و مبقیه جهان، ص ۱۵۵

توحید، ص ۱۵۲

- اهمیت توحید، ص ۱۵۷
- برهان بساطت ذات واجب تعالی، ص ۱۵۸
- برهان اشتراک و امتیاز، ص ۱۵۸
- برهان تمنع، ص ۱۵۹
- برهان عدم محدودیت، ص ۱۶۰
- صرف چیزی ثانی ندارد، ص ۱۶۱
- محال بودن تعدّد واجب، ص ۱۶۱
- گواهی انبیا بر یکتایی خدا، ص ۱۶۲
- توحید ذاتی، ص ۱۶۲
- توحید صفاتی، ص ۱۶۳
- توحید افعالی، ص ۱۶۴
- توحید عبادی، ص ۱۶۹
- عدم تناهی خدا، ص ۱۷۱
- وحدت وجود، ص ۱۷۲
- خدایی که اسلام معرفی می کند، ص ۱۷۲
- ذات خدا عین هستی اوست، ص ۱۷۲
- صفات خدا، ص ۱۷۹
- اسماء خدا صفات اویند، ص ۱۸۰
- نظریات مختلف در مورد صفات خدا، ص ۱۸۰
- صفات ثبوتیه و سلبیه خدا، ص ۱۸۲
- الله، ص ۱۸۴
- اسم اعظم خدا، ص ۱۸۴
- صفات ذاتی و فعلی حق تعالی، ص ۱۸۶

- ازلیّت و ابدیّت خدا، ص ۱۸۷
- علم خدا، ص ۱۸۸
- سمیع و بصیر بودن خدا، ص ۱۹۲
- قدرت خدا، ص ۱۹۳
- حکمت الهی، ص ۱۹۶
- کلام خدا، ص ۱۹۷
- حیات خدا، ص ۲۰۱
- اراده‌ی خدا، ص ۲۰۲
- صادق بودن خدا، ص ۲۰۳
- صفات سلبيه‌ی خداوند، ص ۲۰۳
- جسم نداشتن خدا، ص ۲۰۴
- بی‌محل بودن خدا، ص ۲۰۶
- نفی رؤیت خدا، ص ۲۰۸
- عدل خدا، ص ۲۱۳
- معنا و اقسام عدل، ص ۲۱۳
- دلایل نقلی عدل، ص ۲۱۶
- دلایل عقلی عدل، ص ۲۱۶
- اختیار، عقیده شیعه، ص ۲۱۹
- شاخه‌های عدل الهی، ص ۲۲۱
- معنای عدل از نظر سنی و شیعه، ص ۲۲۲
- خدا همه چیز را بر اساس عدل آفریده، ص ۲۲۲
- خدا قادر بر فعل قبیح است، ص ۲۲۳
- تصوّر صحیح خدا مستلزم تصوّرش است، ص ۲۲۵

- خدا روح جهان، ص ۲۳۱
- فیض مدام، ص ۲۲۰
- خدای نامحدود، ص ۲۲۱
- حجاب‌های حق تعالی، ص ۲۲۲
- فلسفه‌ی شرور و بلایا، ص ۲۵۰
- نقش بلایا و شرور در زندگی انسان، ص ۲۶۶
- قضا و قدر یا جبر و اختیار، ص ۲۷۳
- اهمیت مسئله‌ی قضا و قدر، ص ۲۷۳
- معنای قضا و قدر الهی، ص ۲۷۵
- آیاتی که جبر را می‌رسانند، ص ۲۷۶
- آیات اختیار و تفویض، ص ۲۷۷
- علل گرایش عده‌ای به جبر، ص ۲۸۲
- نظر حق در مورد قضا و قدر، ص ۲۹۲
- ذکر آیات هدایت و ضلالت با هم، ص ۲۹۸
- عمل هر کس بر حسب شاکله‌اش، ص ۲۹۹
- آیاتی که ظاهر جبری دارند، ص ۳۰۱
- اراده‌ی خدا، اراده‌ی انسان، ص ۳۰۳
- قضا و قدر تکوینی، ص ۳۰۴
- آیا خدا فاعل قبايح است؟!، ص ۳۰۵
- «بداء» یا قضا و قدر غیر حتمی، ص ۳۱۰
- کارهای نیک و شرّ بنده، ص ۳۱۸
- راضی بودن مؤمن به مقدرات، ص ۳۱۹
- اراده‌ی انسان در طول اراده‌ی خدا، ص ۳۲۱
- از کار افتادن عقل با آمدن قضا، ص ۳۲۹

بطلان تفویض، ص ۳۲۴

مضار اعتقاد به جبر، ص ۳۲۵

دلایل اختیار، ص ۳۲۸

علم خدا جهل بود؟! ص ۳۳۳

هدایت و ضلالت الهی، ص ۳۳۶

غلبه‌ی اسباب معنوی بر اسباب مادی، ص ۳۳۹

منابع کتاب، ص ۳۴۲

دیسباچ

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ، هُوَ الْفَتْاحُ الْعَلِيمُ. الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ، وَصَلَّى اللَّهُ عَلَيَّ مُحَمَّدٍ وَآلِهِ الطَّاهِرِينَ، سَمَاءًا بِقِيَّةِ اللَّهِ فِي الْأَرْضِينَ، وَالسَّلَامُ عَلَيْنَاوَعَلَيْ عِبَادِ اللَّهِ الطَّالِعِينَ.

علم و دانش مهم ترین ویژگی انسان از سایر مخلوقات است، به طوری که به فرموده ی قرآن کریم وقتی که خداوند آدم را آفرید و همه ی اسماء را به او تعلیم فرمود و آن گاه آن ها را به فرشتگان عرضه داشت و از آنان خواست که اسامی آن ها را بگویند و نتوانستند، به آنان فرمان داد که بر او سجده کنند. (بقره ۳۴/۲ - ۳۰) و از این رو هم، دانش همواره نزد همه مردم گرامی بوده است و به قول رودکی:

مردمان بخرد اندر هر زمان راه دانش را به هر گونه زبان
گِرد کردند و گرامی داشتند تا به سنگ اندر همی بنگاشتند

ولی همه ی علوم هم در یک درجه از ارزش و اهمیت نیستند و بی تردید علم به مبدأ هستی یعنی خدای تبارک و تعالی^۱، که همه ی موجودات از او و در حقیقت افعال و صفات او هستند، و نیز علم به مقصد هستی، که باز همان مبدأ هستی است، بالاترین علم هاست و انسانی هم که به آفریدگار و پروردگاری برای جهان که مراقب رفتار و گفتار و حتّی^۱ افکارش است، ایمان داشته باشد، با انسانی که به خدا ایمان نداشته باشد، از آسمان تا زمین فرق می کند. هر انسان سلیم العقلی هم می خواهد بداند از کجا آمده، در کجاست و به کجا می رود؟ آیا این جهان خالقِی دارد؟ آیا بعد از مرگ باز به نوعی دیگر به زندگی ادامه می دهد، یا با مردن نیست و نابود می شود؟ هدف از آمدنش در این دنیا چه بوده و از چه راه و چه وسایلی باید

برای رسیدن به آن هدف استفاده کند؟ پرسش‌هایی که همواره دغدغه اصلی بشر هستند؛ به طوری که اساساً این پرسش‌ها ماهیت انسان را تشکیل می‌دهند. به جای تعریف انسان به «حیوان ناطق» باید گفت: «موجود پرسشگر و جست‌وجوگر».

گویا روح سرگشته او از همان جایی که آمده است، هوس بازگشت به همان جا را دارد: «أَنَا لِلَّهِ وَ إِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ».

از طرفی این روح پرسشگری و جست‌وجوگری که همواره همراه و همدم بشر بوده، در ادوار و امکانه مختلف سبب پیدایش نحله‌ها و مکتب‌های گوناگون فکری در میان بشر شده است. از سوی دیگر، مبدأ هستی و خدای عالم و آدم آفرین هم در طول تاریخ بشر در روی زمین، همواره از بین خود مردم افراد پاک و برجسته‌ای را به نام «پیامبر» برانگیخته، تا با سوق دادن مردم به اعتقاد به مبدأ و معاد، راه کمال و برنامه رسیدن به سعادت دنیا و آخرت را به او تعلیم دهند.

هرچند بشر امروزه ر بر اثر توسعه و سلطه فناوری، در مقابل پرسش «زندگی برای چه» ابتدا به خودش پاسخ «برای لذت بردن» می‌دهد؛ اما پس از یک نواخت شدن زندگی و احساس تکراری لذت‌ها و مواجهه با بن بست، دوباره ذهن وی در جست‌وجو برای یافتن پاسخ «زندگی برای چه» می‌افتد.

به هر میزان هم که به مبدأ و مقصد جهان واقف باشیم، پیمودن راه زندگی برای ما روشن‌تر و معنادارتر و روح‌افزاتر است. این آگاهی سرآغازی است برای شناخت خود و آن‌گاه شدن، نه صرف بودن. یعنی با آگاهی و عشق به کمال شوری در ما می‌آفریند، که هستی خود را، استمرار از پیوستگی با هستی بی‌کران بشیم و فرایند تکامل پیش رویم و به فراتر از زمان و مکان پیش رویم و صعود کنیم.

و به همین جهت بحث در باره‌ی آفریدگار عالم هستی و مبدأ این جهانی که در آن زندگی می‌کنیم، همیشه فکر انسان‌ها را به خود مشغول داشته است.

یکی از تمایلات عالی انسان هم این است که هر کسی طالب کمال است. منتها هر کسی کمال خود را در چیزی می‌بیند و برای رسیدن به آن می‌کوشد و بعضی هم به جای کمالات واقعی به دنبال کمالات پنداری موهوم می‌روند. این عشق به کمال و دفع هرگونه ضرر، انسان را وامی‌دارد، که در موارد احتمالی نیز به تحقیق پردازد. مثلاً اگر کودکی به کسی بگوید: عقربی وارد لباست شده، فوراً به واری می‌آورد، تا عقرب را بیابد و یا مطمئن شود که عقربی در لباسش نیست. و یا اگر کسی در سفری بشنود که راهزنان در کمین هستند و اثاثیه‌ی مسافران را به یغما می‌برند و آن شخص مال فراوانی همراه داشته باشد، بی‌تردید تا تحقیق نکند و از امانت راه مطمئن نگردد، قدم از قدم برنخواهد داشت. مولوی گوید:

گر تو را گوید بک طفل که هان زیر بازویت شده عقرب نهم

از تحاشی، پیرهن بیرون کنی گوش بر آن گفته مجنون کنی

این همه اقوال پیغمبر که هست نزد تو از قول طفلی کمتر است؟

این مثال‌ها نشان می‌دهند، که هر عاقلی پیش‌گیری از خطر احتمالی را لازم می‌داند. مخصوصاً اگر احتمال خطر بسیار زیاد باشد، مثلاً به قیمت جان انسان تمام شود، هیچ‌گاه نمی‌توان آن را نادیده گرفت.

با توجه به این مطلب گوییم: علاوه بر این که عقل و فطرت انسان به طور قطع حکم می‌کنند، که جهان را جهان‌آفرینی است دانا و توانا و در پس این زندگی دنیایی، دنیای دیگری است که خالق عالم و آدم در آن دنیا به حساب آدمیان می‌رسد، یعنی نیکوکاران را پاداش و بدکاران را کیفر می‌دهد؛ در طول تاریخ هم کسانی را به اسم انبیا می‌شناسیم که از راست‌گوترین افراد بوده‌اند و ادعا کرده‌اند، که از طرف خدای عالم و آدم برای هدایت مردم فرستاده شده‌اند و برای ابلاغ دستورات خداوند هم تا پای جان ایستاده‌اند و از هیچ‌گونه فداکاری دریغ

نورزیده‌اند. و از طرفی، آن‌طور که آنان گفته‌اند: ایمان به خداوند و انجام دستورات او سبب سعادت عظمیٰ^۱ و ورود در بهشت خداوند و استفاده از نعمت‌های بی‌کران و ابدی خواهد بود؛ و برعکس، بی‌اعتمادی به خدا و سرپیچی از دستورات او، سبب خسران بسیار و ورود در جهنم و عذاب ابدی خواهد شد.

پیداست، که خبر انبیا هم، اگر برای انسان یقین‌آور نباشد، حدّ اقل سبب می‌شود که انسان را وادار نماید که در مورد مدّعی آنان (وجود مبدأ و معاد) به تحقیق پردازد و تا خود را در مورد وجود یا عدم این‌ها به یقین نرساند، آرام نگیرد.

من نخواهم در دو عالم بنگریست تاندام این دو مجلس آن کیست؟
از طرفی معلوم می‌شود علم و ایمان دو نیاز اساسی بشرند و هیچ‌یک به تنهایی نمی‌توانند بشر را به سعادت برسانند. تاریخ هم نشان می‌دهد، که جدایی این دو از یکدیگر، چه خسارت‌ها و لطمات جبران‌ناپذیری بر بشریت وارد ساخته است.

در روایت هم هست که «امام علی علیه السلام» می‌فرماید: قَصَمَ ظَهْرِي إِثْنَانِ: عَالِمٌ مُتَهَكِّئٌ وَ جَاهِلٌ مُتَنَسِّكٌ؛ دو کس پشت مرا شکستند: عالم بی‌تقوا و جاهل عبادت‌کننده.
(خصال صدوق، باب دو گانه، حدیث ۱۰۳)

آری، جایی که علم نباشد، ایمان به تعصّب و جمود کشیده می‌شود که نمونه آن خوارج صدر اسلام بودند، که بعد از این که امام علی علیه السلام را وادار به پذیرش حکمیت نمودند، پس از آن که معلومشان شد، که معاویه دروغ گفته و اهل دین و دینداری نیست، علی علیه السلام را تکفیر کردند که چرا حکمیت را پذیرفته و باید علیه وی بجنگد.

ایوبیان نیز که مردمی مؤمن ولی غیرعالم بودند، به واسطه‌ی ایمان‌شان خدماتی به اسلام و بشریت نمودند، که از جمله آن‌ها بیرون راندن مسیحی‌ها از بیت المقدس و سرزمین‌های اسلامی بود؛ ولی در عین حال چون عالم نبودند، با کشتن بسیاری از

علما و دانشمندان اسلامی همچون معتزله و امثال شیخ اشراق، چندین برابر آن که خدمت کردند، به اسلام و بشریت لطمه و خسارت وارد کردند.

علم بدون ایمان هم به قول مولوی: «تیغ دادن در کف زنگی مست» می‌شود، که نمونه‌اش دولت‌های پیشرفته‌ی غربی هستند.

و این بدان خاطر است، که هر چند علم روشنایی و توان می‌دهد؛ و از این رو، بهترین مددکار انسان برای وصول به مقاصدش است؛ ولی باید ابتدا مقصد و هدف روشن باشد، تا به کمک علم که روشنی و توان می‌دهد، وی را به سوی مقصد و هدفش یاری رساند.

اگر ایمان نباشد، انسان علمش را فقط برای کسب لذات و شهوات به کار می‌گیرد و طبعاً به خاطر هر چه بیشتر رسیدن به لذت و شهوت به جان هموعانش می‌افتد که نمونه‌اش غربی‌ها هستند. ولی اگر انسان مؤمن باشد، استعدادهای نهفته‌اش را شکوفا کرده و به فعلیت می‌رساند و در نتیجه به تمام معنا به مقام شامخ انسانیت می‌رسد.

انسان متمدن امروز، از نظر اخلاقی بهتر از انسان وحشی عصر حجر نیست؛ زیرا به چه دلیل انسان متمدنی که با بمب اتمی و غیر اتمی هزاران نفر رزمنده و غیر رزمنده از طرف مقابل خودش را نابود می‌کند، برتر از آن انسان وحشی است که به دشمنش شبیخون می‌زد و مردان و زنان و کودکان را سر می‌برد؟

آیا سرمایه‌داری که با مکیدن خون هزاران نفر و استفاده از دست‌رنج آنان صاحب آلاf و الوف شده است، سبکبارتر از راهزنان جهان باستان است؟ درست است، که اختراعات فنی پیشرفت کرده است؛ اما انسان در اخلاق و ایمان پیشرفتی نکرده است؛ بلکه اختراعات در جهت استعمار و استثمار و زشت کاری‌های تازه به کار گرفته شده است. پیشرفت حقیقی بشر وقتی است، که بشر علاوه بر تسلط بر طبیعت در سایه‌ی ایمان و اخلاق، بشری متعادل گردد.